

## خاطرات مدیر مجله یغما

حسین نواب

باز می‌گردیم به نویسندگان مجله. حسین نواب مردی بافصیلت و بادانش و با اخلاق و صفات مردمی بود. نواب از پدر وجدش کتاب‌هایی داشت که گواه بر این بود که خاندانش ادبی بوده‌اند. در زمان ریاست وزرائی دکتر مصدق نواب سفير ایران در هلند بود و چون دکتر مصدق او را شخصی سیاست‌مدار و وطن دوست یافت او را وزارت امور خارجه برگزید. نواب به مجله یغما لطفی خاص داشت زیرا مقالات تند و خشونت‌آمیز او را بر خلاف حکومت شاه و داروستانش دیگران چاپ نمی‌کردند و این مجله یغما بود که بی‌اعتنا بدربار و دولت انتشار می‌داد. بعضی از مقالات نواب ترجمه است و برخی دیگر عقاید شخصی اوست و بسیار بالرش است.

با نواب دوستان دیگری گاهی مسافرت‌هایی کوتاه می‌کردم. دهکده‌ای داشت به نام حسین‌آباد در بلوک شهریار، در سبزه نوروز گروهی را دعوت می‌کرد و روز بخوشی می‌گذشت. در حسین‌آباد استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، نواب را تشویق کرد که شرح حالی از استادش که در دانشکده حقوق تدریس می‌کرد بنویسد و او نوشت با شمه‌ای از اشعار استادانه‌اش. هر که خواهد در مجله بجوید و بخواند و ارزش آن را بیاید.

مناسبات من با حسین نواب بسیار دوستانه بود. هفته‌ای یکی دو بار جلسه‌ای داشتیم با چندتن از هم نفسان، همانند علی دشتی، سید رضا هنری، حبیب یغمائی، حسین نواب.

وقتی با نواب چاپ مقالاتش را مطرح کردیم و گفتم هیچ روزنامه و مجله‌ای مقالات تند و خشونت‌آمیزی که بر خلاف شاه کشور می‌نویسی درج نمی‌کند مگر مجله یغما فرمود مجله خواندنی‌ها چاپ می‌کند. شرط بستیم و برنده شدم. نواب مردی متمول بود و می‌گفت چند هزار مجله‌ات را افزون از معمول بچاپ برسان من مخارج را می‌پردازم و من نمی‌پذیرفتم و او هم به هیچ عنوان مددی به مجله نمی‌رساند و من هم هیچ توقعی نداشتم. وقتی با دکتر اسلامی و ابرج افشار و اصغر مهدوی و عباس زریاب و نواب به قم و کاشان مسافرت کردیم که رفتار او در ماشین راندن موجب شد که همه از جان دست‌شستند. ناچار در بازگشتن فرمان اتومبیل را به افشار سپرد. از مغازه‌های بشقابی خریدیم به دوازده تومان و با اصرار زیاد نواب بهای آنرا داد و این یادگاری را از او دارم. اگر درخانه مانده باشد.

نواب در چند سال پیش به علت سگته درگذشت و آقای دکتر اسلامی ندوشن در مرگ او مصیبت‌نامه‌ای در مجله یغما مرقوم داشته که بسیار مؤثر است و نمونه ایست در نمودن شخصیت و مردمی‌انسانها. تنها فرزند ذکور او دکتر فرهاد نواب است که طبیعی است بسیار حادث و تحصیل‌کرده انگلستان احوال و اوراقی از مرحوم نواب تهیه شد که در رساله‌ای جداگانه نشر شود ولی توفیق نشد.

چندین هزار امید بنی آدم طوفی شده به گردن فردا بر

دیگر از استادان و همکاران بسیار ارجمند و باداش و با دیانت مجله سید محمد فرزانه پیرچندی بود. در وصف بزرگواری و خوی انسانی و مراتب دیانت و فضیلت او هرچه بگویم و بگویند کم است. در این ره بزرگان فرس رانده اند بلا اخصی از تک فرو مانده اند فرزانه در تدریس بی مانند بود و من هیچ معلمی را ندیده‌ام که چنان موی شکاف باشد و هر لغت و هر جمله را چندان توضیح دهد که عمیق‌تر و دلچسب‌تر از آن امکان نداشته باشد. این نکته دقیق را باید دکتر بزرگودی و دکتر رضوانی و اقبال یغمائی شرح دهند که مدت‌ها در خدمتش تلمذ کرده اند. فرزانه در دیانت و امانت بدرجه‌اعلی بود. نرم‌خوئی و لطف سخن و استدلال و مهربانی او را حدی نبود. معلومات مذهبی و روش انتقادی او بحد کمال بود.

مقالات فرزانه که در مجله چاپ شده بیشتر انتقادی است. انتقادهای درست و پذیرفتنی که از آن جمله است انتقاد بر مرزبان‌نامه به تصحیح علامه قزوینی - انتقاد بر کلیله و دمنه به تصحیح عبدالعظیم قریب استاد زبان فارسی - انتقاد بر ترجمه قرآن مجید از ابوالقاسم پاینده - انتقاد بر تالیف علی اصغر حکمت (نام کتاب را از یاد برده‌ام) - انتقاد بر ترجمه قرآن از زین العابدین رهنما که همه این آثار را (جز آخری) در مجله یغمائی خواند اما بطور ناقص. مثلاً "انتقاد از ترجمه پاینده وقتی در دو سه شماره چاپ شد پاینده به فرزانه و من بنده بوسیله استاد دکتر مهدوی دامغانی پیغام داد که از نوشتن و چاپ کردن خودداری کنیم و تهدید کرد که ترا و مجله‌ات را توقیف می‌کنم، من جواب دادم: "در آن اداره که تو عضو هستی من رئیس هستم" اما فرزانه جای تهی کرد و هرچه التماس کردم که ادامه دهد نپذیرفت.

قرآن مجید ترجمه پاینده مقدمه‌ای دارد که در بیان مطلب و لطف انشایی مانند است و کسی نمیتواند بآن شیوایی و بلاغت و رسائی مطلب بنویسد. اما ترجمه آیات اشتباهاتی بسیار دارد و من حیرت و تعجب دارم که چرا پاینده فرزانه را از این خدمت مقدس بازداشت. بحای این که ممنون باشد و اشتباهات خود را در چاپ بعد رفع کند تا خوانندگان گرامی به گمراهی در نیفتند.

اما جناب حکمت که سفیر ایران در هند بود نامه‌ای بفرزانه نوشت و خواهش کرد اشتباهات را در نامه‌ای خاص بنویسد و باو بفرستد و ندانستم فرزانه چنین کرد یا نه؟ به هر حال رشته انتقاد در مجله قطع شد.

انتقاد ترجمه رهنما به ثمر نرسید زیرا فرزانه نظر خود را در صحایف چاپ شده یاد کرده بود بطوری که تمام حواشی اوراق را فرا گرفته بود و من هر چند اصرار کردم آن یادداشت‌ها را بستانم توفیق نیافتم که فرزانه مردی پرده پوش و مذهبی و انسانی بود.

در زمان وزارت دکتر مهدی آذر فرزانه و عامری و بنده کتاب درسی سال چهارم را تدوین کردیم مشتمل بر مطالبی آموزنده و زنده، بی این که هیچ نامی از شاه برده شود و یا تحسینی بکار رود. این کتاب را اداره کل نگارش وزارت فرهنگ (بنام بنده) بچاپ رساند با کاغذ و چاپ مرغوب و با بهائی بسیار ارزان و مناسب. هر چند بوزیر فرهنگ التماس کردم که لااقل پنج‌تایی بر قیمت کتاب

ببفزاید که برای ما ستن حق تالیفی مختصر باشد موافقت نکرد. پس از سقوط دکتر مصدق یک جلد از آن دیده نشد وای کاش نمونه آن را که تالیفی بسیار ارجمند و با خز و نالوده بود بی داشتم.

وقتی وزارت فرهنگ از معلمین درخواست کرد در مدرجات کتابهای ابتدائی توجه فرمایند و نظر بدهند. از جمله معلمین فرزانه رئیس فرهنگ شاهرود بود و اورائی در این زمینه به طهران فرستاد. همه گزارشها را که زیاد هم بود وزارت فرهنگ به سید حسن تقی زاده سپرد که از میان آن ها مختارات را اختیار کند. تقی زاده اورائی را که فرزانه فرستاده بود خواند و بوزارت فرهنگ اطلاع داد که با وجود شخصیتی چون فرزانه اقوال من و دیگران در خور اعتنا نیست. دستور اورا بکار بندید. وقتی فرزانه به طهران آمد بدین مناسبت با تقی زاده آمد و شد یافت و تقی زاده در تعظیم و احترام او نهایت مجاهدت را داشت. تقی زاده از اهل ادب و علم و شایستگان در هر مقام عنایتی خاص داشت و من نمی شناسم دیگری را که تا این حد به فضیلت و علم احترام گذارد و تحسین و تشویق روادارد.

عصرهای شنبه استادان و نویسندگان در دفتر مجله جلسهای داشتند. اسامی آنان درست به خاطر من نیست، فرزانه - عامری - دکتر اسلامی - دکتر باستانی - پژمان بختیار - محیط طباطبائی - ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی و دیگران تشریف فرما می شدند. جلسهای بود ادبی که از هر در سخن می رفت. حسین نواب و اللهیار صالح هم گاهی می آمدند. مرحوم بدیع الزمان فروزانفر فرمود وزارت فرهنگ و هنر باین جلسها مدد مالی می رساند و به آقای دکتر کیا معاون وزارت فرهنگ یاد آور شد که به انجمن ادبی یغما نیز کمک شود. دکتر کیا فرمود اجازه، تشکیل انجمن را اگر داشته باشی ماهیانه دوهزار تومان می دهند. از این اشارت دریافتیم که از سازمان امنیت باید اجازت گرفت و لابد توقعاتی هم دارند. عطایشان را بخشیدیم که لیاقت جاسوسی و دشمن نوازی و دوست گذاری را چون دیگران نداشتیم.

این جلسه تا پایان عمر مجله، یغما ادامه یافت. اما بنا بگفته دکتر اسلامی رونق و کیفیت سابق را نداشت. مناسبات فرزانه و امیر اسدالله علم وزیر دربار بسیار تیره بود. زیرا خاندان علم استاد را از بیرجند به بندر عباس و دیگر نقاط رانده بودند. بارها علم به کرباس منزل فرزانه می آمد و فرزانه نمی پذیرفتش. اما علم در هنگام وفات فرزانه به سوگواری نشست و قبری در کنار قبر علامه قزوینی و عباس اقبال در حجره ابوالفتح رازی در صحن عبدالعظیم برایش کند. چه سود!

عمه زاده ای داشتم بنام عبدالحسین ادیب یغمائی که در وزارت داویره ریاست دادگستری بیرجند رفت و با خاندان علم در افتاد. فرزانه می گفت تنها رئیسی که دادگستری را عنوان و نام داد ادیب یغمائی بود و مرحوم علم به همین مناسبت به بنده لطفی نداشت که منبهم یغمائی بودم.

مرحوم فرزانه تنها یک فرزند داشت که دختری در انسانیت تمام بود و او عیال شخصی نجیب بود به نام سیادت. بعد از مرگ فرزانه خانمش و دامادش هر دو از جهان رفتند. از فرزندان دانش خیری ندارم. از برادرزادگانش دکتر تهامی است مردی نجیب و ادیب. فرزند مرحوم آیت الله تهامی بیرجندی از علمای طراز اول که برادر فرزانه بود.

فرزانه به کلیله و دمنه مصحح مینوی نیز اعتراضاتی و ایرادهائی داشت. اما در مجله درج نشد.

و آن نکات را در رساله‌های جداگانه برای مینوی فرستاد. گویا استاد مینوی را پسند نیفتاد و در مقدمه‌های که بر کلیله و دمنه نوشته اشارتی کوتاه و ناراسا فرموده است.

حاصله ندارم به کتاب مراجعه کنم. در باب الحماة المطوفة وقتی مرغک سخن می‌کند می‌گوید "شیخی" را دیدم و تصور کردم صیاد است. فرزان می‌گفت "شیخ" نیست و "شیخ" است، من خود به نسخه عربی این مقطع رجوع کردم در آنجا "شیخ" است. ولی نظر فرزان از هر کتاب و از هر متن صائب‌تر است. شامم اگر با ناء مل این حکایت را بخوانید تصدیق خواهید کرد که "شیخ" مناسب‌تر از "شیخ" است.

در هفتاد سالگی فرزان قطعه‌ای گفته‌ام مناسب است درج شود، چون نثری نظم و چون عقدی واسطه است و زیبوری نا تمام:

شمار عمر به صد گر رسد پسر از هفتاد	مسلم است که آخر همیرد آنکه بزاز
رسول مرگ ولادت بود به قول رسول	من این حدیث به نقل از ثقات دارم یاد
به بوستان جهان از نهیب صرصر مرگ	نه سبزه ماندو نه گل، نه سرو و نه شمشاد
حیات ما به دمی بسته است و در مثل است	که باد آن چه بیاورد می‌رود بر باد
مدار کار جهان هر چه فکر فرسائی	جز این نباشد اگر داد خوانی اربیداد
به گیتی آمدن و رنج بردن و مردن	بنای هستی ما را نهاد آن که نهاد
بهر بدست زمینی که پا نهی شوی	بگوش هوش زانبوه خفتگان فریساد
جهان و هر چه در آن است هیچ در هیچ است	چه مال و نعمت فارون، چه فقر و جاه فساد
پهیمان و حکیمان دهر متفق اند	که برتری است به دانش که مهتری است به ناد
به شان دانش و دین آیه‌ها به قرآن در	خدای عز و جل بر رسول بفرستاد
ز جمله اهل جهان برگزید اهل قلم	به خواندن و به نیشستن نخست فرمان داد
بدان رهی که خدایش نمود بنهد روی	شریف مردم پاک اعتقاد پاک نژاد
به دین و دانش سید محمد فرزان	در این زمان نتوان یافت نیک مردی‌راد
فرشته‌ای است به پاکی و نیک خوئی و مهر	اگر فرشته بود در فنون علم استاد
ز اولیای کرام است کاسمان درها	ز معجزات فضیلت بروی او بگشاد
غلام همت آنم که از تواضع و لطف	چنان زبید که ورا بندگی کند آزاد
به اهل علم و ادب تا رسد هزاران سود	خدا به صد برساناد عمرش از هفتاد

امادعای بنده مستجاب نشد و چند سال بعد از هفتاد سید بزرگوار که در هر مرحله امام و راهنمای ما بود از جهان رفت.

### معبر الممالک

روزی با مجتبی مینوی و رهی معبری و دو سه تن دیگر به منزل مرحوم معبر الممالک در بازارچه معبر رفتیم. زمستان بود و برسم قدما زیر کرسی گرم نشستم و از هر در سخنی راندیم. معبر الممالک داستان‌هایی شیرین و گیرنده از روزگاران قدیم و از زندگانی جد مادربیش ناصرالدین‌شاه و از اشعرا

و بزرگان دربار آن پادشاه نفل می‌کرد که جندان جذاب و شیرین بود که شخص از شنیدنش و باز شنیدن آن خسته نمی‌شد. من از معیر خواستم که آن داستان‌ها را برای مجله 'بعما نگارش فرماید. استدعایم پذیرفته شد و مرحوم معیر مقالاتی به عنوان "رجال عصر ناصری" می‌نوشت که چندین سال ادامه یافت.

کتابی که مرحوم معیر در باره 'عصر ناصری نوشته از بهترین و شیرین‌ترین و دقیق‌ترین و لطیف‌ترین تواریخ عصر ناصرالدین شاه فاجار است که نظیر و همانند ندارد و از افتخارات مجله 'بعما انتشار این کتاب است با تصاویر گوناگون و اصل که جز در مجموعه 'خانوادگی معیر نمی‌توان یافت و اکنون آن مجموعه پربیان شده و عکسها و خطوط از میان رفته است. بارها تصمیم کردم که این کتاب بچاپ برسد ولی توفیق حاصل نشد و نهایت نا'سف است مگر اینکه اهلی پیدا شود و آن را از مجله استخراج کند و جداگانه بچاپ رساند. انشاء کتاب در نهایت روانی و لطف و استواری است و از این روی نیز از کتب ادبی معاصر شمرده می‌شود. هم تاریخی دقیق است و هم انشائی روشن و فصیح و هم تصاویری بی‌نظیر و نادر دارد. مقالات بخطر زیبای فرزندش محمدعلی معیری (مسحور) می‌بود و شاید در انشاء کتاب هم نظر داشت.

دوستی بنده و جناب معیر الممالک رحمة الله علیه باین مناسبت سال‌ها و تا آخر عمر آن مرحوم دوام یافت. معیر الممالک دخترزاده ناصرالدین شاه بود. در انتقال سلطنت فاجار به خاندان پهلوی به مناسبت جوانمردی و بی‌آلایشی رضاشاه او را به هیچ‌وجه آزار نرساند. اما اندک اندک بی‌چیز و بی‌نوا شد و برای کسانی که در ناز و نعمت پرورش یافته‌اند بی‌نوائی بزرگترین و دردناک‌ترین مصیبت هاست. خانه وسیع خود را قطعه قطعه فروخت و هم چنین اثاثه گرانمای خود را. محسن فروغی فرزند ذکاء الملک فروغی که هم درس من در دارالمعلمین مرکزی بود و صنایع طریقه را در منزل خود جمع می‌فرمود و قیمتی‌ترین موزه کشور را فراهم آورده بود از من خواست به منزل معیر برویم و تصاویر قدیمی او را مشاهده کنیم. با اجازه معیر به خانه‌اش رفتیم. از تصاویر ارجمندش تصویر حدش معیر - الممالک بزرگ مورد توجه فروغی واقع شد و از من خواست که خریداری کنم. وقتی با اشارتی لطیف موضوع را به معیر الممالک عرض کردم رنجیده شد و بر آنست که هنوز کارم بدان جا نرسیده که تصویر جد خود را بفروشم. بعد از یکی دو سال ناگزیر بفروش شد و به من اشاره کرد و من آن تصویر را بمنزل محسن فروغی بردم و در بهای آن مذاکره کردم و گفتم تو خود بهای آن را بهتر از من می‌دانی و انصاف داری. قیمت این تصویر چند است؟ گفت در حدود چهار هزار تومان. گفتم دو برابر بده. چکی به مبلغ هشت هزار تومان گرفتم و به جناب معیر تقدیم داشتم و ممنون شد.

شاید مناسب باشد درباره تصویر بعما هم اشارتی بکنم. این تصویر را به هزار و هفتصد تومان می‌فروختند و من بهای آن را نداشتم. چون با وام آماده خرید شدم فروشنده اعلام کرد که به مهندس فروغی فروخته‌ام و چون از فروغی آن تصویر را خواستم که گزاره کنم به من نداد. ولی خودش به چاپخانه بانک ملی سپرد و عکس برداری با سه رنگ شد (در اصل هفت رنگ بود) و ضمیمه مجله - بعما شد. این تصویر بطور قطع از بعماست و شعری از خودش به خط خودش در پشت جلد کتابی است

که در تصویر بدست دارد:

یغما خوشم به خرقه که عمری درین لباس بودم شراب خواره و نشناخت کس مرا  
 بازی معبر پیر مردی خوش مشرب و شعر دوست و نجیب و اصیل و مهربان و در نرد استادی  
 ماهر و سرآمد بود. مرحوم ادیب السلطنه سبعمی در وصف نردبازی او گفته:  
 نه هرکه کرد دو ماسبق به بازی نرد به برد و باخت فنون معیبری داند  
 سال وفات او را در مجله یاد کرده‌ام. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

### سید فخرالدین شادمان

تحصیلات خود را در دارالمعلمین مرکزی بهابان برده بود. چندی بنمایندگی شرکت نفت ایران در انگلستان زیست و با خانم فرنکس نمازی که بانویی باکمال و با ادب و مترجمی است دقیق و صاحب تألیفات ارجمند ازدواج کرد و از آن پس که به ایران بازگشت تسولیت آستانه مشهد رضا را یافت و چند بار وزیر شد و در سنین کمال از جهان رفت. (تاریخ وفات او را در مجله باید جست) - دکتر شادمان زبان ادب انگلیسی و فرانسه و عربی را در نهایت مهارت می دانست و تعصبی شدید در درست خواندن و درست نوشتن داشت (چون علامه فزویینی). مقالاتی از این استاد که در مجله یغماست باید در فهرست جست. تألیفاتی از وی نیز چاپ شده که نام آنها را از زیاد برده‌ام و یکی از آنها کتابی است که در دانشگاه تهران تدریس میکرد.

وجودی بسیار معتتم و مفید که عمرش کوتاه بود به من که حبیب یغمائی هستم محبتی خاص داشت که دارالمعلمین با هم بودیم او و دکتر باستان و دکتر نجم آبادی. در کلاس بالاترو من و فلسفی و محسن فروغی و جواد تربتی و دکتر مجتهدی و مهدی بهرامی و دکتر ابوالقاسم نجم آبادی و دیگران در کلاس دیگر. یاد باد آن روزگاران یاد باد.

### احمد اقتداری

دارای تألیفات تحقیقی تاریخی خاصه در تاریخ سواحل دریای عمان و خلیج فارس که خود از مردم آنجاست و قدم به قدم آن نواحی را با تأمل و استقصا و کنجکاوی پیموده از جمله قرا و قصبات و از اقوام و قبایل آن حدود اطلاعاتی شگفت انگیز دارد و آن همه را در مجلداتی عظیم و با ارزش با انشائی روشن و بلیغ کتابت فرموده است.

اقتداری خطیبی با نیرو است در سخنرانی آهنگی جذاب و گیرنده دارد. وقتی در سوابق تاریخی جزایر خلیج فارس مقالاتی مسلسل و مستدل می نوشت که از وزارت امور خارجه ایران با ارسال نامه ای قطع آن مقالات درخواست شد و چون به خطای خود معترف شدند ادامه آنها خواستند اقتداری نپذیرفت و آن سلسله مقالات ناقص ماند.

در کارخانه ای که ندانند قدر کار                      از کار آنکه دست کشد کاردان تر است

بسیاری از دانشمندان و ناشران اصرار میفرمایند که این یادداشتها بشتاب نوشته شود و بصورت

کتابی مستقل درآید.